

باب سوم - لوح مبارک شهدای سبعة یزد

هو المبين الصادق الامين

کنا ماشيا في البيت و سامعا حديث الارض اذا ارتفع النداء من الفردوس الاعلى يا ملاً الارض و السماء البشارة البشارة بما اقبل على قبل اكبر الى السجن في سبيل الله مالك القدر ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العليا يا اهل السفينة الحمراء افرحوا بما ورد الامين في حصن متين و سجن مبين في سبيل الله رب العالمين امروز روز نشاط و انبساط است لعمرى در ملاً اعلى بساط فرحى گسترده شده که بر چیده نشود چه که امروز عشاق مدینه وفاق و اتفاق بکمال اشتیاق جان را در سبیل نیر آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان ننمود و آتش غضب سبعی ایشانرا از توجه باز نداشت امروز در مدینه عشاق نغمه‌ها مرتفع و زمزمه‌های لطیف روحانی مسموع طوبی از برای آذانیکه باصغاء فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلى محروم نماند از ارض طا و یا خبرهای تازه رسید حضرت پادشاه ایده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفس از اهل بها و اصحاب سفینه حمراء را مع آنکه کل شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست سبب و علت این اخذ از قرار مذکور آنکه بعضی از مکتوبات و اوراق در خانه‌ها و بازارها یافته‌اند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت بوده و گمان نموده‌اند بعضی از آن از این حزب بوده قسم بافتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکا مشرق و لائح این حزب لا زال از اعمال نالایقه و افعال مردوده مقدس و میرا بوده و هستند این امور و امثال آن از ارادل قوم است اهل بها من غیر ستر و حجاب آنچه را که سبب اتفاق و اتحاد عباد است و همچنین علت عمار بلاد امام وجوه امراء و علماء ذکر نموده‌اند بامید آنکه اس فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را باصلاح تبدیل نمایند حق شاهد و نفس مبارک پادشاه ایده الله گواهد است بر آنچه ذکر شد چهل سنه میشود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا بقسمی که اطفال را هم کشته‌اند چه مقدار از ابناء را که امام وجوه آباء سر بریدند و خانه و اموال را نهب و غارت نمودند معذک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده واقعه عشق آباد و همچنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خاصه و عامه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص معروفی از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ بالله از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمیشود که نفسی الله برآورد و عرایض مظلومهای عالم را بشنود هل من ذی اذن لتسمع ما ورد علينا وهل من ذی عین لترى عبراتنا نسل الله ان یزین الامراء بطراز العدل و العلماء بنور الانصاف و یؤیدهم على الرجوع الیه انه هو الغفور التواب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل او بر عناد قیام نمودند سید بزرگواری را از اولاد

و ذریه بتول در ارض صاد شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند
 بذلک ناحت الاشیاء و لکن القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی حین امر بکمال ظلم و عناد
 ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم باسمى اخذ نموده حال سندهای متعدده در دست موجود
 ولکن مستور الی ان یأتی الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذه در ارض طا سیاح افندی بوده
 مولای او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکه اسرار مکنونه
 ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان الله مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از
 مقامات ملاحظه عدل را داشته و بقدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد معذلک
 نفوسیکه از عنایات ملوکانه بمقامات عالیه رسیدند و صاحب خزینه شدند قصد ضررش نمودند
 و لکن آنحضرت از عدو خانگی بیخبر باری چون خبر اخذ سیاح را شنید در ارض یا نار ظلمی
 برافروخت که شبه و مثل نداشته که شاید باین اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد اما
 حکایت ارض یا در شب بیست و سوم رمضان المبارک نواب والا حاکم آن ارض بامر آمر
 صاد قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و آقا اصغر علیهما بهاء الله و رحمته را در
 جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام آن دو مظلوم
 را بحضور میبرند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس میفرستند و در حبس از قرار مذکور
 زخارف فانیه اخذ نموده مرخص مینمایند و بعد مجدد بامر والا این دو نفر را مع چند نفر مظلوم
 دیگر میگیرند و اسامی آن نفوس مقدسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم در آن محل
 که اخذ مینمایند آن مظلومها را با زنجیر می بندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنگ
 و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا میرسانند بسیار خوشوقت میشوند و بعد علما را حاضر
 مینمایند و تحریک میکنند لله الحمد آن نفوس مقدسه باستقامت کبری ظاهر سطوت ایشانرا از
 صراط مستقیم منع ننمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند جوابهای
 شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار
 والا جلال الدوله آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و همچنین آقا سید علی مدرس
 با دو پسرش و جمعی دیگر از علماء را احضار مینمایند و آقا اصغر مظلوم را در حضور
 طناب میاندازند و شش نفر دیگر را با آن جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میبرند پشت
 تلغرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملا مهدی را گردن میزنند و جان نداده شکمش را پاره
 میکنند و سنگسار مینمایند و بعد جسد مطهرش را میبرند در محله دیگر آتش میزنند جناب آقا
 علی را هم درب خانه یکی از علماء سر میبرند سر را بالای نیزه میکنند و بدن مطهرش را
 نشانه حجرهای بغضا مینمایند و از قرار مذکور عارف ربانی ملا علی سبزواری را درب خانه
 شیخ حسن میآورند و لکن آن مست باده الست بخلق میفرماید در ارض طف سید الشهداء روح
 ما سواه فداه فرمودند هل من ناصر ینصرنی این عبد میگوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله
 از این کلمه علیا نیر انقطاع مشرق نشهد انه شرب رحیق البقاء من ایادی عطاء ربه المشفق

الکریم و رحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که از خود و عالمیان گذشت و جانرا که اعز اشیاء عالم است در سبیل دوست فدا نمود او را هم سر بریدند و بدن مبارکش را سنگ باران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم ملاً اعلی را متحیر نمود آیا در دنیا نفسی یافت میشود که لله و فی الله اغنام را از ذناب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را بحفظ انفس خود مخصوص نموده اند آیا در پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه میگویند یا تیمس یا دارای گفتار و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای ایران بگذر و ببین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی شیر مانده اند و عیال در دست اشقیاء اسیر زمین از خون عشاق نگار بسته و زفرات مقربین عالم وجود را مشتعل نموده یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزت و عظمت و اختیار حقید نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصابیح بر و تقوی را خاموش کرد و در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیزش این کلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر بصحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستاده اند و محض شفقت مظلومان را یاری نموده اند از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه رضای او در اوست یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومان را شنیدید و نوحه ایشان بسمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آنکه تجسس فرمائید و بر اعلای آنچه واقع شده قیام کنید شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و بطراز عدل مزین دارد یا مهدی طوبی لک نشهد ان الله کان معک اذ نطقت بالحق نشهد انک شربت رحیق الشهادة فی سبيله و فدیت بنفسک لاعلاء کلمته یشهد لسانی و قلمی بانک نصرت دین الله حق النصر و صبرت فیما ورد علیک من عباد الغافلین و جناب آقا محمد باقر را هم درب خانه صدرالعلماء سر بریدند و سنگسار نمودند دو برادر را هم میبرند میدان شاه آقا اصغر را سر میبرند آقا حسن را میدوانند بضرب چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از همه کوچکتر بوده میگوید بیا و بد بگو من تو را میخرم و پول میدهم آن نونهال بستان محبت الهی جواب میگوید چه بگویم تو بآنچه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلوی مبارکش میزند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدس را قطعه قطعه میکنند و ظالمی دیگر نیزه بر سینه که مخزن حب ربانی بود میزند بعد میر غضب میآید و سر را جدا میکند و بر سر نیزه مینماید و میبرند خانه آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده اند آنچه را که هیچ نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبهش را ندیده از قرار مذکور شیخ به میر غضب انعام داده و بعد سر را در محلها میگردانند و اجساد مطهر را بر خاک میکشند و خلق سنگ و چوب میزنند و میبرند در گودالها میریزند و نواب والا امر میکند

شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند و مبارکباد گویند و آن شب مکرر در خانه شهدای مظلومین جمع میشوند و ساز میزنند و اهل و عیال مظلومان از خوف و ترس در را بروی خود میبندند دیگر حق آگاه است که چه گفتند و چه کردند و بر آن مظلومان چه وارد شده پسران جناب ملا مهدی دو نفر را مرخص میکنند بروند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفس را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بآن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند ان ربنا هو العليم الخبير یکنفس هم از آن نفوس به کلمهء نطق فرمود که بسیار مؤثر است چنین که نواب والا جلال الدوله بیکی از نفوس مطمئنه موقنه فرمودند انکار کن و تبری نما تا خلاص شوی آن پیر مدینه بیان فرمود چهل سال است من منتظر این یوم بودم که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفین و از قراری که نوشته‌اند این امور شنیعه واقعه از حضرت پادشاه ایران ایده الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سنه میشود که حضرت پادشاه ایده الله بر آفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده‌اند این حکم و امثال آن از نواب ظل السلطان صادر گشته و گفته‌اند چون خبر اخذ سیاح را شنیده با این اعمال خواسته دفع بعضی توهمات را نماید العلم عند الله لیس لنا ان نذکر مانعلم نسلل الله تبارک و تعالی ان يعرف حضرة السلطان ما كان مستورا عنه انه هو السامع المجیب چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلات یافته‌اند و بحضور ارفع اشرف پادشاه ایده الله برده‌اند بعضی از اعداء نسبتش را بیابی داده‌اند آنحضرت فرمودند تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که بحضرت عبدالعظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحد ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدد در بعضی بیوت و اسواق هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه سبب و علت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهده ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی اذیال اینحزب مقدس و میرا است چه که این حزب دولتخواه و ملت خواهند و از امثال این امور نالایقه کاذبه فارغ و آزاد باری بعدل الهی و همت حضرت پادشاهی و جد و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شده اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود از سبب و علت پرسیدند عرض نمود عداوت با حزب بابی مرا واداشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از این عمل مردوده آنکه این حزب مظلوم را مجدد مبتلا نمایند و کل میدانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و بنار بغضاء مشتعل است چه که او از حزب مخالف است و عنادش بمثابه آفتاب ظاهر و واضح یا سلطان اقسامک بعدل الله و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارق آیاته اینکه تفحص فرمائید تا صدق این مظلومان و عدم فساد و خیرخواهیشان در پیشگاه حضور حضرت شهریاری واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بآفتاب حقیقت این حزب دولتخواهند چه که عاقلند و دثارشان آداب پسندیده

و شعارشان اخلاق مرضیه روحانیه است امید آنکه از پرتو انوار آفتاب عدل حضرت پادشاهی
اهل عالم بطراز راحت و اطمینان مزین و منور گردند الامر و الحكم فی قبضة قدرة الله رب
العرش العظيم و الكرسي الرفیع ” انتهى